

نقد تبیین حکما از مسئله اختیار در اندیشه ملا محمدطاهر قمی - محمدمهدی کرباسچی، محمدهادی ملازاده، فهیمه جعفری

### فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال سیزدهم، شماره 52 «ویژه عدل الهی»، پاییز 1395، ص 56 - 77

نقد تبیین حکما از مسئله اختیار در اندیشه ملا محمد طاهر قمی (م 1098ق).

محمدمهدی کرباسچی\*[1]

محمدهادی ملازاده\*\*[2]

فهیمه جعفری\*\*\*[3]

چکیده: نگارندگان، نقد ملامحمد طاهر قمی (متوفی 1098 قمری) از تبیین حکما در مسئله اختیار را بر اساس آثار او، به ویژه کتاب چاپ نشده "بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین" توضیح داده‌اند. در این گفتار، چند قاعده فلسفی، از جمله قاعده "الشیء ما لم يجب لم يوجد"، شبهة ترجیح بلا مرجح و شبهة تخلف معلول از علت تامه تبیین فلسفی شده و نقد آن در پی، آمده است.

کلیدواژه‌ها: قمی، ملامحمدطاهر؛ اختیار انسان؛ بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین (کتاب)؛ قواعد فلسفی؛ ترجیح بلا مرجح؛ تخلف معلول از علت تامه.

مقدمه

مجبور یا مختار بودن انسان از جمله مسائلی است که همواره در طول تاریخ مورد بحث و گفتگو بوده است و نظریات مختلفی از سوی متکلمان، حکما و عرفای مسلمان و حتی غیر مسلمان پیرامون این مسئله بیان شده است. در این میان متکلمان امامیه و حکما هر دو قائل به اختیار نسبی انسان یعنی همان امر بین الامرین هستند اما تفسیر این دو گروه از این دیدگاه با یکدیگر متفاوت است. برخی از متکلمان امامیه معتقدند تبیین حکما از این مسئله را همان جبر می‌دانند. یکی از این گروه متکلمان، ملا محمدطاهر قمی (م 1098 ق) است، که از بزرگان علمای امامیه در قرن یازدهم می‌باشد. این عالم جلیل‌القدر هم عصر شیخ بهایی و از مشایخ اجازه علامه مجلسی و شیخ حر عاملی است که به گواهی بزرگانی همچون محدث نوری در مستدرک الوسائل، "عالمی جلیل و شریف و دارای تالیفات بلیغ و سودمند است." صاحب ریاض العلماء نیز او را از مشاهیر عصر خویش می‌داند.[4]

در این گفتار ضمن بیان دیدگاه حکما در مسئله اختیار انسان، نقدهایی را که این عالم برجسته شیعه بر نظریات ایشان وارد بر اساس دو کتاب سفینه النجاة[5] و بهجة الدارين فی الأمر بین الامرین[6] وی، می‌آوریم.

شرح دیدگاه فلاسفه

فلاسفه مسلمان در بحث جبر و اختیار، ضمن نقد نظریه جبر و تفویض، از امر بین الأمرین دفاع می‌کنند و آن را نظریه برتر می‌دانند. ملاصدرا در اسفار، بعد از توضیح نظریه فلاسفه می‌گوید:

" أنت تعلم أن هذا المذهب أحسن من الأولين، و أسلم من الآفات، و أصح عند ذوی البصائر النافذة فی حقائق المعارف، فإنه متوسط بین الجبر و التفویض، و خیر الأمور أوسطها." (صدر المتألهین، ج 6، ص 372)

اما تفسیر آنها از این نظریه با آنچه متکلمان بیان می‌کنند متفاوت است.

آقای مصباح یزدی بعد از نقد اشاعره و معتزله در مسأله اختیار انسان، نظر فلاسفه را این گونه تبیین می‌کند:

" فلاسفه هر چند استناد با واسطه همه پدیده‌ها حتی أفعال اختیاری انسان را به خدای متعال صحیح می‌دانستند، اما این استناد را تنها بر اساس علة العلل بودن واجب الوجود توجیه می‌کردند، تا اینکه صدر المتألهین تبیین صحیحی از رابطه علیت بدست داد و ثابت کرد که علل متوسطه، چون خودشان معلول خدای متعال هستند، هیچ گونه استقلالی ندارند و اساساً افاضه وجود به معنای دقیق کلمه، مختص خدای متعال می‌باشد و سایر علتها به منزله مجاری فیض وجود هستند که با اختلاف مراتبی که دارند، نقش وسایط را بین سرچشمه اصلی وجود و دیگر مخلوقات ایفا می‌کنند. بنابر این معنای عبارت معروف "لاموثر فی الوجود الا لله" این خواهد بود که تأثیر استقلالی و افاضه وجود، مخصوص به خدای متعال است." (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج 2، ص 391)

وی در ادامه، ضمن پاسخ به شبهه قائلین به تفویض که استناد فعل واحد را به دو فاعل، محال می‌دانند، معنای امر بین الأمرین را این گونه بیان می‌کند:

" استناد فعل واحد به اراده دو فاعل، در صورتی محال است که هر دو فاعل در عرض یکدیگر، مؤثر در انجام آن فرض شوند و به اصطلاح، فاعل جانشینی باشند. اما اگر دو فاعل در طول یکدیگر باشند، استناد فعل به هر دوی آنها اشکالی ندارد. و استناد به دو فاعل طولی تنها به این معنی نیست که اصل وجود فاعل بی‌واسطه، مستند به فاعل با واسطه است بلکه علاوه بر این تمام شئون وجود او هم مستند به فاعل هستی بخش می‌باشد، و حتی در انجام کارهای اختیاریش هم بی‌نیاز از او نمی‌باشد، و دمام وجود و همه شئون وجودش را از او دریافت می‌دارد. و این است معنای صحیح لاجبر و لا تفویض بل امر بین الأمرین." (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج 2، ص 392)

مرحوم طباطبایی این مطلب را با این بیان آورده است:

" و فاعلیة الواجب تعالی فی طول فاعلیة الإنسان لا فی عرضه، حتی تندافعا و لا تجتمعا ... و قد عرفت أن الفاعلیة طولیة و للفعل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنی الإیجاد، و إلى الإنسان المختار بمعنی قیام العرض بموضوعه." (طباطبایی، نهاية الحکمة، ص 302 و 303)

فاعلیت خداوند متعال در طول فاعلیت انسان است نه در عرض آن، که قابل جمع نباشد بلکه در تعارض با هم باشند ... و قبلاً دانستی که فاعلیت طولی بوده و فعل دارای انتسابی فعلی به معنای ایجاد به خداوند است، و دارای انتساب به معنای قیام عرض به موضوعش نسبت به انسان مختار می‌باشد.

این معنایی است که فلاسفه در توجیه أفعال اختیاری انسان دارند، با این بیان که هر فعلی را با واسطه یا بدون واسطه به خداوند متعال نسبت می‌دهند.

"ما من شيء ممكن موجود سوى الواجب بالذات، حتى الأفعال الإختیاریة، إلا و هو فعل الواجب بالذات معلول له، بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط." (طباطبایی، نهاية الحکمة، ص 301)

همه- ممکن الوجودها حتی أفعال اختیاری، فعل واجب الوجود و معلول او هستند با واسطه یا بدون واسطه.

در واقع فلاسفه در دفاع از نظریه امر بین الأمرین و تفسیر آن به نحوی که بیان شد می‌کوشند؛ اما این نحوه تفسیر فلاسفه از امر بین الأمرین، به دلیل اعتقاد به اصلی است که از آن تعبیر به ضرورت علی و معلولی می‌شود و قاعده

معروف و عمومی «الشیء مالم یجب لم یوجد» نیز از آن اصل ناشی می‌شود، درحالی که متکلمین لازمه این اعتقاد فلاسفه را جبر می‌دانند و آنها را محکوم به اعتقاد به جبر می‌کنند.[7] ملا محمدطاهر می‌گوید:

" إنَّ الإيجاب الذی قال به الحكماء و أتباعهم، قریب من الجبر، بل عین الجبر و لكن فی صورة الإختیار." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص 219)

ایجابی که حکما و پیروانشان به آن معتقدند، نزدیک به جبر بلکه عین جبر است ولی در صورت و ظاهر اختیار. در ادامه به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

قاعده «الشیء مالم یجب لم یوجد» و نقد آن

این قاعده فرع بر اصل علیت است و می‌گوید: شیء ممکن تا به حد وجوب و ضرورت نرسد، موجود نمی‌گردد. طبق اصل علیت، ممکن برای آنکه موجود گردد یا معدوم شود، به یک مرجح بیرونی (علت) نیاز دارد.

ملاصدرا می‌گوید:

" إن کل ممکن ما لم یترجح وجوده بغيره لم یوجد، و ما لم یترجح عدمه كذلك لم یعدم. فلا بدّ له فی رجحان کل من الطرفين من سبب خارج عن نفسه." (صدر المتألهین، ج 1، ص 222)

هر ممکنی مادامی که وجودش ترجیح پیدا نکند موجود نمی‌شود. و همین طور مادامی که عدمش ترجیح پیدا نکند نیز معدوم نمی‌شود، و ناگزیر برای رجحان پیدا کردن هر یک از دو طرف وجود یا عدم نیاز به عاملی بیرون از خودش دارد.

علامه طباطبایی این اصل را این گونه تبیین می‌کند:

" لا ریب أن الممكن الذی یتساوی نسبتہ إلى الوجود و العدم عقلاً، یتوقف وجوده علی شیء یسمی علة، و عدمه علی عدمها." (طباطبایی، بدایة الحکمة، ص 47)

بدون شک، ممکنات که وجودشان نسبت به وجود و عدم مساوی است، وجودشان متوقف بر وجود علت و عدمشان متوقف به عدم علت است.

مسئله نیاز ممکن به علت قابل قبول است. اما سخن بر سر این است که رابطه میان علت و معلول چه رابطه‌ای است؟ آیا میان آنها ضرورت برقرار است یا نه؟ فلاسفه می‌گویند: این رابطه یک رابطه ضروری است؛ یعنی در صورت وجود علت تامه شیء، وجود آن شیء ضروری است و در صورت نبودن علت تامه، همان نبود علت تامه، علت تامه عدم است و عدم شیء را ضروری می‌گرداند.[8]

اما برخی از متکلمان رابطه میان علت و معلول را - دست کم در افعال اختیاری - رابطه اولویت می‌دانند و بر این باورند که لزومی ندارد علت برای پدید آوردن معلول، وجود معلول را ضروری گرداند؛ بلکه همین اندازه که طرف وجود را بر عدم رجحان دهد و ممکن را از حالت تساوی نسبت به وجود و عدم خارج گرداند، برای موجود شدن کفایت می‌کند. بنابر این معلول با آنکه علت تامه‌اش موجود است، وجودش ضروری و قطعی نیست؛ بلکه فقط نسبت به عدم اولویت دارد. علت این اعتقاد متکلمین این است که بر این باورند تعمیم سخن حکما به افعال ارادی ناصواب است و موجب جبری بودن این افعال می‌شود. لذا گفته‌اند انسان وقتی کاری را انجام می‌دهد، در صورتی که همه مبادی و شرایط انجام آن کار

فراهم باشد، انجام آن کار ضرورت پیدا نمی‌کند؛ بلکه نهایتاً اولویت می‌یابد، زیرا اگر انجام آن ضروری و واجب باشد فاعل در انجام آن مجبور است و این با اختیار و اراده فاعل منافات دارد. (آخوندی، محمد حسین، ص 117)

بنابر این به نظر اینان، قاعده "الشیء مالم يجب لم يوجد"، عمومیت ندارد و لزومی ندارد که علت، وجود را برای معلول ضروری کند؛ بلکه اولویت پیدا کردن وجود، برای موجود شدن معلول کفایت می‌کند.

ملا محمد طاهر بعد از آنکه اتفاق حکما و متکلمین را در نفی اولویت ذاتی می‌پذیرد، به بیان اختلاف آنها در اولویت غیری [9] می‌پردازد و می‌گوید:

" حکما و متکلمین اختلاف کرده‌اند در اینکه فعل از فاعل به طریق وجوب صادر می‌شود یا به طریق اولویت. اعتقاد حکما و ابوالحسن بصری و تابعانش این است که فعل از فاعل به طریق وجوب صادر می‌شود، و گفته‌اند: الممكن ما لم يجب لم يوجد. یعنی تا ممکن، واجب نشود از فاعل صادر نمی‌گردد و موجود نمی‌شود.

و جماعتی از متکلمین را اعتقاد این است که فعل در نظر فاعل، اولی و راجح گردیده و از وی صادر می‌شود بی‌آنکه به حدّ وجوب رسد و خلافتش ممکن نباشد. و این مذهب حق است." (قمی، سفینة النجاة، ص 80)

همچنین می‌گوید: "إنه ظهر و ثبت بما حَقَّقناه، صحة صدور الفعل عن الفاعل بالأولوية بلا وجوب." (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 222)

بنابر این قمی نیز در شمار آن دسته از متکلمانی است که می‌گویند: با وجود علت تامّه، صدور فعل از فاعل، تنها اولویت پیدا می‌کند؛ ولی واجب نمی‌شود.

از دیدگاه او حکما، بنده را فاعل موجب می‌دانند نه مختار؛ وی در تعریف فاعل مختار و موجب می‌گوید:

" صدور فعل از فاعل، اگر واجب باشد و تخلفش ممکن نباشد، فعل را واجب می‌گویند و فاعل را موجب. و اگر صدور فعل از فاعل واجب نباشد و او را فعل و ترک هر دو ممکن باشد، متکلمان این فاعل را قادر می‌گویند. پس اگر کردن و نکردن فاعل قادر به خواست خودش باشد، او را مختار می‌نامند." (قمی، سفینة النجاة، ص 79)

وی عقیده دارد که در لغت عرب، جبر بر ایجاب صادق است و هر مفسده که لازم مذهب جبر است، لازم مذهب ایجاب نیز هست. (قمی، سفینة النجاة، ص 84)

او یکی از دلایل مردود دانستن قول اولویت از دیدگاه حکما را این می‌داند که آنها ترجیح بلا مرجح یا ترجیح مرجوح را محال می‌دانند، آنجا که می‌گوید:

" لأنّ بطلان القول بالأولوية مبني على امتناع ترجيح المرجوح عقلاً." (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 222)

البته او قائل به امکان آن است؛ چرا که لازمه- این قول حکما را بطلان ثواب و عقاب می‌داند:

" اما الترجيح بلا مرجح و ترجيح المرجوح، فذهب الحكماء و كثير من المتكلمين إلى استحالتهم، فلزمهم القول ببطلان الثواب و العقاب و مدح المحسن و ذم المسيء." (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 221)

به عقیده- او، دلیل دیگر حکما بر نفی اولویت و اثبات ایجاب، این است که می‌گویند:

" در صورت وجود علت تامه- فعل، ترکش ممکن نیست و در صورت عدم علت تامه، فعلش ممکن نیست." (قمی، سفینه النجاة، ص82)

این همان عقیده- حکماست مبنی بر اینکه تخلف معلول از علت تامه محال است. به این بحث در ضمن توضیح قاعده "الشیء ما لم يجب لم يوجد" پرداختیم و آن را نقد کردیم. اما ملا محمدطاهر در کتاب بهجة الدارين، به تفصیل درباره- این دو شبهه بحث کرده و هر دو را رد کرده است. ما نیز در ادامه به بیان آن می‌پردازیم.

شبهه ترجیح بلا مرجح

یکی از دلایل حکما برای اثبات ایجاب، این است که در مورد أفعال انسان باید یکی از دو طرف فعل یا ترک به وجوب برسد تا واقع شود. در غیر این صورت اگر فعلی واقع شود در حالی که هنوز به مرحله وجوب نرسیده، یعنی فعل و ترک آن برای انسان مساوی باشد، ترجیح بلامرجح رخ داده است. نیز اگر فعل واقع شود در حالی که طرف ترک راجح بوده، در این صورت ترجیح مرجوح اتفاق افتاده است. آنها اولویت را نیز در اینجا باطل می‌دانند؛ چرا که می‌گویند با وجود اولویت در یک طرف، اگر طرف دیگر وقوعش ممتنع باشد، این همان وجوب است. اگر طرف دیگر وقوعش جایز باشد، در این صورت، اولویت دیگر اولویت نیست. (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 224)

تقریر دیگری از شبهه نیز این است: آیا با وجود رجحان در یک طرف، وقوع طرف مرجوح امکان دارد یا خیر؟ اگر امکان ندارد که فهو المطلوب، این همان وجوب است که منکر آن هستید. و اگر وقوع مرجوح با وجود رجحان در طرف دیگر امکان داشته باشد، این بسیار محال-تر [10] است از حصول یکی از دو طرف مساوی بدون مرجح. (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 224)

این دلیل را ملا محمدطاهر از قول محقق طوسی می‌آورد و در پاسخ به آن می‌گوید:

" حينئذ لا نسلم عدم كون الأولوية أولوية و وقوع ترجیح المرجوح؛ فان الإمكان على ما بيناه آنفاً على نوعين: إيمان عقلي و إيمان عادي. و كذا الوجوب و الإمتناع. و الإمكان المفروض في وقوع الطرف الآخر هو الإمكان العقلي لا العادي، بل مع الأولوية و وقوع الطرف محال عادةً، و إيمان وقوع الطرف عقلاً مع امتناعه عادة لا يستلزم عدم كون الأولوية أولوية و وقوع ترجیح المرجوح، بل المستلزم لهما هو إيمانه عادةً." (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 225)

ما نمی‌پذیریم که لازمه قول ما این باشد که دیگر اولویت، اولویت نباشد و یا اینکه ترجیح مرجوح اتفاق بیفتد؛ چرا که امکان، بنا بر آنچه بیان خواهیم کرد دو نوع است: امکان عقلی و امکان عادی، و همین طور وجوب و امتناع. و امکان مفروض در طرف دیگر (یعنی می‌گوییم با وجود اولویت پیدا کردن، وقوع طرف دیگر نیز امکان دارد) امکان عقلی است نه امکان عادی. (یعنی وقوع طرف دیگر از نظر عقلی امکان دارد؛ اما معمولاً اتفاق نمی‌افتد و واقع نمی‌شود) بلکه با اولویت، وقوع طرف مرجوح عادةً محال است و امکان وقوع آن از نظر عقلی با وجود امتناع وقوعش به طور معمول، مستلزم آن نیست که اولویت، اولویت نباشد و ترجیح مرجوح اتفاق بیفتد؛ بلکه لازمه آن دو، امکان وقوع مرجوح، عادةً می‌باشد.

در واقع او برای پاسخ به این شبهه می‌گوید:

وقوع طرف مرجوح عقلاً محال نیست و امکان عقلی دارد، ولی عادةً محال و ممتنع است. به بیان ساده اگر یک طرف فعل یا ترک اولویت پیدا کند، وقوع طرف دیگر عقلاً محال نیست و به امکان عقلی ممکن است واقع شود، ولی عادةً و به طور معمول واقع نمی‌شود.

این اشکال حکما از آنجا ناشی می-شود که دو نوع امکان را در نظر نگرفته-اند؛ اشکال آنها زمانی وارد است که ادعا شود وقوع طرف مرجوح عادةً هم امکان دارد.

به عنوان مثال: کاتب هرگاه که علم به منفعت کتابت پیدا کند و کتابت در نظرش راجح و اولی شود، اراده کتابت می-کند؛ با آنکه ممکن است (به امکان عقلی) که کتابت را ترک کند، ولی عادةً محال است آن را ترک کند، اما به جایی نمی-رسد که نتواند ترک اراده کتابت کند. (قمی، سفینة النجاة، ص 80)

با این بیان، ملا محمد طاهر، این دلیل حکما را برای رد اولویت و اثبات ایجاب، مردود می-داند.

شاید مناسب باشد در جواب این شبهه، این نکته نیز ذکر شود که اگر - به طور- مثال خداوند مخیر بین انجام کار حسن یا احسن شود، لزومی ندارد که کار احسن را انجام دهد؛ بلکه اگر کار حسن را انجام دهد از حکمت و عدالت نمی-افتد. و این یعنی ترجیح مرجوح لزوماً قبیح نیست.

شبهه تخلف معلول از علت تامه

دلیل دیگر حکما برای مردود دانستن قول اولویت، این است که معتقدند تخلف معلول از علت تامه محال است. استدلال ایشان این گونه است که اگر علت تامه- شیء حاصل شود، معلول وجوباً تحقق می-یابد و اگر با وجود علت تامه، عدم معلول همچنان امکان داشته باشد - همان طور که قائلین به اولویت معتقدند - در این صورت تخلف معلول از علت تامه پیش می-آید. و با دو دلیل، تالی (امکان تخلف معلول از علت تامه) را باطل می-دانند، در نتیجه، مقدم هم باطل می-شود و قول به ایجاب اثبات می-شود.

ملا محمد طاهر این شبهه را این گونه بیان می-کند:

" شبهة امتناع تخلف المعلول عن العلة التامة، فهو أنه لو لم يجب إختيار العبد لأحد طرفی فعله الإختیاری و ترکه بالنسبة إلى المبادی التي ليس شیء منها باختياره، لزم إمكان تخلف المعلول عن العلة التامة. أما بیان الملازمة فبأنه إن لم يتحقق بعض المبادی التي يتوقف عليها الإختيار، إمتنع تحققه. و إن وجد جميع ما يتوقف عليه و أمکن عدمه، لزم إمكان التخلف عن العلة التامة. و لهم على بطلان التالی - و هو إمكان تخلف المعلول عن العلة التامة - دلیلان. " (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین، ص 227)

شبهه امتناع تخلف معلول از علت تامه، آن است که اگر با اختیار بنده یکی از دو طرف فعل یا ترک واجب نشود - نسبت به آن مبادی که در اختیار بنده نیست - امکان تخلف معلول از علت تامه لازم می-آید. اما بیان ملازمه آن است که اگر بعضی از مبادی که اختیار متوقف بر آنهاست تحقق نیابد (یعنی علت تامه تحقق پیدا نکرده باشد)، تحقق فعل ممتنع می-شود؛ و اگر علت تامه محقق شود ولی با این حال هنوز عدم وقوع فعل ممکن باشد، در این صورت تخلف معلول از علت تامه لازم می-آید. و آنها برای بطلان تالی، یعنی امکان تخلف معلول از علت تامه دو دلیل می-آورند.

اکنون به بیان دلایل حکما می-پردازیم:

دلیل اول

این دلیل بر این مبناست که قول اولویت و امکان تخلف معلول از علت تامه، مستلزم بطلان اصل «استحاله ترجیح بلا مرجح» [11] باشد. به بیان دیگر اگر علت تامه، تنها اولویت بخش باشد و ضرورتی در کار نباشد، و در واقع با وجود علت تامه تخلف معلول از آن امکان داشته باشد و معلول موجود نشود، در این صورت ترجیح بلا مرجح محال نیست. این در حالی است که همگی بر محال بودن آن اتفاق دارند. ملا محمد طاهر نیز به این مطلب اذعان دارد که:

" إعلم أن المنسويين إلى العلم، اختلفوا في استحالة الترجيح بلا مرجح و ترجيح المرجوح، بعد ما اتفقوا على استحالة الترجيح بلا مرجح و ترجح المرجوح." (قمي، بهجة الدارين في الأمر بين الأمرين، ص 227)

بنابر این تالی باطل است و به تبع آن مقدم نیز باطل می-شود؛ آنگاه ثابت می-شود تخلف معلول از علت تامه امکان ندارد. به این ترتیب قول ایجاب نیز به اثبات می-رسد.

ملا محمد طاهر بیان این اشکال را از علامه قوشچی می-آورد:

" هو أنه يجب وجود المعلول عند وجود علته التامة، و ألا فلنفرض وجوده معه في زمان و عدمه معه في زمان آخر. فوجوده في ذلك الزمان إن كان لأمر لم يوجد في الزمان الآخر، لم يكن مستجعماً ما فرضناه مستجعماً، و إن لم يكن لأمر، لزم ترجح أحد المتساويين على الآخر بلا مرجح؛ لأن الترجيح الحاصل من الفاعل، مشترك بين الزمانين. و بهذا يندفع ما يقال من أنه لم لا يكون هذا ترجيحاً بلا مرجح من المختار و أنه جائز عند بعضهم. إنما المستحيل - اتفاقاً - هو الترجح بلا مرجح من المختار؛ لأننا نترض إرادته أو تعلقها لكونه من شرائط التأثير موجوداً في الزمانين معاً، فلا يتصور منه ترجيح مخصوص بأحد الزمانين، فيكون وقوع الوجود في أحدهما دون الآخر ترجحاً بلا مرجح. و إنه باطل بديهياً و اتفاقاً." (قوشچی، ص 73)

هنگام وجود علت تامه، وجود معلول واجب می-شود. و اگر این گونه نباشد (واجب نباشد) پس باید فرض کنیم در زمان الف با وجود علت تامه، معلول هم وجود دارد، و در زمان ب با وجود علت تامه، معلول وجود ندارد. پس اگر در زمان الف وجود معلول بخاطر امری باشد که در زمان ب موجود نیست، پس در این صورت آنچه را ما علت تامه فرض کردیم، علت تامه نبوده است؛ و اگر این گونه نباشد؛ یعنی وجود معلول در زمان الف به خاطر امر دیگری نباشد، در این صورت ترجیح بلا مرجح رخ داده، چون در این زمان، معلول بدون علت موجود شده است و این نزد جمیع عقلا محال است. بنابر این فرض ما باطل می-شود، و ثابت می-شود که با وجود علت تامه، وجود معلول ضروری است.

وی در ادامه بیان می-کند که در این فرض ما، ترجیح بلا مرجح که نزد بعضی جایز است رخ نداده؛ بلکه ترجیح بلا مرجح رخ داده که نزد همه عقلا محال است؛ چرا که ما فرض کردیم اراده فاعل و تعلق آن به فعل که از شرایط تاثیر است، در دو زمان مساوی باشد (یعنی علت تامه در دو زمان به طور مساوی موجود است). بنابر این نمی-توان گفت ترجیح، مخصوص یکی از زمانهاست؛ بلکه ترجیح حاصل از فاعل در دو زمان، مشترک است. پس موجود شدن معلول در یکی از این دو زمان، ترجیح بلا مرجح است که اتفاقاً باطل است.

علامه طباطبایی این اشکال را به این نحو تقریر می-کنند:

" انّ في القول بالأولوية ابطالاً لضرورة توقف الماهيات الممكنة في وجودها و عدمها على علّة، اذ يجوز عليه ان يقع الجانب المرجوح، مع حصول الأولوية للجانب الآخر و حضور علته التامة. و قد تقدّم أنّ الجانب المرجوح الواقع يستحيل تحقّق علته حينئذ، فهو في وقوعه لا يتوقّف على علّة." (طباطبایی، نهاية الحكمة، ص 60)

قول اولویت باطل است؛ چرا که ماهیات ممکن در وجود و عدمشان متوقف بر علت هستند. و بنابر عقیده به اولویت، وقوع جانب مرجوح در حالی جایز است که در طرف دیگر اولویت حاصل شده و علت تامه حاضر شده است. در حالی که تحقق علت جانب مرجوح، در این هنگام محال است. پس اگر جانب مرجوح واقع شود، بدون علت واقع شده است. و این همان ترجیح بلا مرجح است که نزد همه محال است.

استاد مصباح این عبارت را این گونه شرح می-دهد:

مقدمه اول: اگر مرجح (علت تامه) اولویت بخش باشد، ترجیح بلا مرجح محال نیست.

یعنی فرض مرّجّی که اقتضای اولویت داشته باشد، نه اقتضای ضرورت، مستلزم بطلان اصل "استحاله ترّجّح بلا مرّجّح" است. برای روشن شدن ملازمه باید جانب مرجوح را در نظر گرفت. لازمه اولویت جانب راجح این است که با فرض تحقق مرّجّح و حصول رجحان و اولویت برای جانب راجح و با فرض عدم مرّجّح برای جانب مرجوح، باز تحقق مرجوح جائز باشد. اما جائز التحقق بودن جانب مرجوح جز به معنای امکان ترّجّح آن نیست، پس لازمه اولویت این است که جانب مرجوح بدون مرّجّح بتواند ترّجّح یابد؛ به تعبیر دیگر، لازمه آن امکان ترّجّح بلا مرّجّح است در جانب مرجوح. در واقع لازمه اولویت این است که با فرض تحقق علّت تامّه یک جانب و حصول اولویت و رجحان برای آن، باز جانب مرجوح قابل تحقق باشد. و با توجه به اینکه تحقق علّت تامّه جانب مرجوح محال است، لازم می‌آید که جانب مرجوح قابل تحقق باشد. بدون حصول علّت تامّه آن. دلیل اینکه تحقق علّت تامّه جانب مرجوح محال است، این است که آن را مرجوح و جانب دیگر را راجح فرض کرده‌ایم. بنابر فرض، فقط تحقق علّت تامّه یک طرف سبب رجحان و اولویت آن طرف است، و بالعکس: رجحان و اولویت یک طرف فقط مسبّب از تحقق علّت تامّه آن طرف است. بنابراین، اگر فرض کردیم طرفی رجحان نیافته، به معنای این است که علّت تامّه آن محقق نشده است، پس فرض مرجوحیت یک طرف مستلزم فرض عدم تحقق علّت تامّه آن طرف است.

مقدمه دوم: تالی باطل است، ترّجّح بدون مرّجّح محال است.

نتیجه: محال است مرّجّح، اولویت بخش باشد، بلکه ضرورت بخش است. (مصباح یزدی، شرح نهاییه الحکمه، ج 2، ص 212 و 213)

پاسخ ملا محمد طاهر به دلیل اول

اما ملا محمد طاهر در جواب این دلیل می‌گوید:

" فعل با وجود علّت تامّه، اولی از ترک است و ترک معلول با وجود علّت تامّه، ممکن غیر واقع است. بنابراین، از آنچه ما بیان کردیم ترجیح بلامرّجّح لازم نمی‌آید. و بر تقدیری که آن نیز نباشد، ترجیح بلامرّجّحی که محال است لازم نمی‌آید؛ زیرا که ترجیح بلا مرّجّحی که نزد عقلاً محال است، به معنی حصول فعل و اثر، بدون فاعل و مؤثر است. و از آنچه ایشان تقریر نمودند این لازم نیاید؛ بلکه چیزی که لازم می‌آید امکان ترجیح و تأثیر فاعل است بلامرّجّح، و این بنا بر آنچه ما اختیار کردیم و قبلاً ذکر شد قصوری ندارد." (قمی، سفینه النجاة، ص 83)

ایشان در بهجة الدارین نیز همین مضمون را در جواب علامه قوشچی می‌آورند:

" و أمّا الجواب عن الدلیل الأول علی بطلان التّالی فیمنع الملازمة؛ لأنّنا لا نسلم علی تقدیر عدم وجوب المعلول عند العلة فرض وقوعه معها فی وقت و عدمه معها فی وقت؛ بل الحقّ أنّ وجود المعلول عند وجود العلة أولى، فلا یمكن عدمه عادة عند وجود العلة لامتناع وقوع ترجیح المرجوح عادة علی ما حقّقناه سابقاً. و إن سلّمنا لزوم فرض وقوعه فی وقت دون آخر، علی ما ذکره، فلا نسلم لزوم التّرجیح بلا مرّجّح؛ لأنّ المراد به هو حصول الأثر بلا تأثیر مؤثر و لم یلزم ممّا ذکره من اشتراك الإرادة بین الزمانین التّرجیح بهذا المعنی. نعم، اللزوم منه التّرجیح بلا مرّجّح بمعنی تخصیص القادر أحد مقدوریه بالوقوع بدون داع مختصّ." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص 228)

ملازمه-ای که در دلیل اول آمده، قابل قبول نیست؛ چرا که بنا بر عدم وجوب وجود معلول هنگام حضور علّت تامّه، نمی‌پذیریم که با وجود علّت تامّه، معلول در یک زمانی واقع شود و در زمانی دیگر واقع نشود؛ بلکه حق آن است که بگوییم هنگام وجود علّت تامّه، وجود معلول اولویت پیدا می‌کند، و معمولاً ممکن نیست که با وجود علّت تامّه، معلول واقع نشود؛ چرا که ترجیح بلا مرّجّح هم معمولاً اتفاق نمی‌افتد (ممکن غیر واقع است). حال اگر فرض او را آن گونه که بیان کرد بپذیریم، اما با این حال قبول نمی‌کنیم که در این صورت ترجیح بلا مرّجّح (که نزد همه محال است) اتفاق بیفتد؛ چرا که مراد از ترجیح بلا مرّجّح، حصول اثر بدون تأثیر مؤثر است (یعنی بدون وجود علّت، معلول واقع شود)؛ در حالی که از آنچه در این دلیل ذکر شده ترجیح به این معنا لازم نمی‌آید؛ چرا که در هر دو زمان اراده (فاعل) مشترک است (و علّت



موجود است). البته بله لازمه این فرض آنها ترجیح بلا مرجح است. به این معنا که اراده فاعل به یکی از دو مقذورش (وجود یا عدم وجود معلول) بدون داعی و انگیزه خاصی تعلق گرفته باشد.

بنابر این ملا محمدطاهر مبنای این دلیل را - که وقوع ترجیح بلا مرجح است- نمی‌پذیرد. به عقیده او، در فرض آنها، تنها ترجیح بلا مرجح رخ می‌دهد که آن هم جایز است.

دلیل دوم

ابتدا این دلیل را از علامه طباطبایی نقل می‌کنیم:

"فانَّ حصول الأولوية في أحد جانبي الوجود و العدم لا ينقطع به جواز وقوع الطرف الآخر و السؤال في تعيين الطرف الأولى مع جواز الطرف الآخر على حاله، و إن ذهب الأولويات إلى غير النهاية، حتى ينتهي إلى ما يتعين به الطرف الأولى و ينقطع به جواز الطرف الآخر و هو الوجوب." (طباطبایی، نهاية الحکمة، ص 60)

"حصول اولویت در یکی از دو طرف وجود یا عدم، جواز وقوع در طرف دیگر را از بین نمی‌برد، و سؤال در مورد تعیین یک طرف با وجود جواز طرف دیگر همچنان باقی است حتی اگر اولویت‌ها بی‌نهایت باشند، تا اینکه منتهی شود به عاملی که یک طرف را معین کند و جواز وقوع طرف دیگر را از بین ببرد و آن عامل، وجوب است".

استاد مصباح در شرح این عبارت می‌گوید:

مقدمه اول: اگر علت، اولویت وجود یا عدم به ماهیت بخشد، ماهیت با فرض تحقق علت نیز هنوز جواز طرفین است.

مقدمه دوم: اگر ماهیت با فرض تحقق علت هنوز جواز طرفین باشد، «سؤال لم» [12] در مورد ماهیت قطع نمی‌شود.

توضیح اینکه چیزی که موجب سؤال لم است، جواز طرفین بودن ماهیت است. حال اگر فرض کنیم مرجحی موجود شود و مثلاً طرف وجود را اولویت بخشد، چون طرف عدم هنوز برای ماهیت جواز است، باز ماهیت جواز طرفین است و سؤال لم قطع نمی‌شود؛ پس فرض وجود مرجح اول موجب قطع سؤال لم نشد و برای قطع سؤال باید مرجح دیگری فرض کرد. نقل کلام در این مرجح می‌کنیم. این مرجح نیز اگر اولویت بخش باشد، به دلیلی که گذشت، با فرض وجود آن، سؤال قطع نمی‌شود و احتیاج به فرض مرجح سوم هست و این سلسله مرجحها و اولویتها، و لو بی‌نهایت شوند، مادامی که وجوب‌آور نباشند، موجب قطع سؤال لم نمی‌شوند.

مقدمه سوم: اگر سؤال لم قطع نشود، علت و مرجح مفروض حقیقتاً علت و مرجح نیست.

نتیجه: اگر فرض کنیم علتی به ماهیت اولویت وجود یا عدم بخشد، این علت، علت و مرجح واقعی نیست؛ به عبارت دیگر، فرض علت با فرض اولویت بخشی سازگار نیست. پس ادعای متکلمین، مبنی بر تحقق «علت اولویت بخش» برای ماهیت، باطل است. (مصباح یزدی، شرح نهاية الحکمة، ج 2، ص 210 و 211)

در این دلیل گفته می‌شود:

با حضور علت تامه، محال است معلول تخلف کند و واقع نشود. و با وجود علت تامه، وجود معلول واجب می‌شود، چرا که اگر بنا به گفته شما با حضور علت تامه، وجود معلول تنها اولویت پیدا کند، در این صورت هنوز عدم معلول نیز جایز است و این یعنی با اینکه علت تامه موجود است؛ یک طرف وجود یا عدم هنوز تعیین پیدا نکرده است. بنابر این، برای این تعیین، به علت دیگری نیاز داریم که بالأخره یکی از دو طرف وجود یا عدم را به طور قطعی معین کند و نقل کلام به این علت نیز می‌شود. پس قول شما در مورد اولویت باطل می‌شود و ادعای ما در مورد عدم امکان تخلف معلول از علت تامه به اثبات می‌رسد.

ملا محمد طاهر این دلیل را از بیان ابن سینا می‌آورد:

" و أمّا الثانی فما ذكره ابن سینا فی إلهیات الشفا. و هو أنه لو لم يكن المعلول واجباً بالعلّة و بالقياس إليها ممكناً أيضاً، فكان يجوز أن يوجد و أن لا يوجد غير متخصص بأحد الأمرين. و هذا محتاج من رأس إلى وجود شيء ثالث متعين له به الوجود عن العدم أو العدم عن الوجود عند وجود العلة، فيكون ذلك علة أخرى، و يتمادى الكلام إلى غير النهاية. و إذا تمادى إلى غير النهاية، لم يكن مع ذلك قد تخصص له وجود، فلا يكون قد حصل له وجود و هذا محال؛ لا لأنه ذاهب إلى غير النهاية في العلة فقط، فإنّ هذا في هذا الموضوع بعد، مشكوك في إحالته؛ بل لأنه لم يوجد بعد ما به يتخصص. و قد فرض موجوداً، فقد صحّ أن كلّ ما هو ممكن الوجود لا يوجد ما لم يجب." (ابن سینا، ص 39)

ابن سینا می-گوید: "اگر با وجود علت تامه، وجود معلول واجب نشود و همچنان وجودش نسبت به آن ممکن باشد، پس جایز می-شود که موجود باشد یا نباشد، در حالی که هنوز به وجود یا عدم اختصاص پیدا نکرده باشد. بنابر این در اینجا به شيء ثالثی نیاز است که وجود یا عدم را برای معلول معین کند. پس این شيء نیز علت دیگری می-شود و اگر باز هم باوجود این علت، وجود معلول واجب نشود، همین کلام تا بی-نهایت ادامه دارد. و هنگامی که تا بی-نهایت ادامه پیدا کرد، با این حال هنوز وجود برای آن اختصاص پیدا نکرده است، پس وجود برایش حاصل نشده است و این محال است؛ و این محال بودن فقط به خاطر این نیست که در مورد علت تا بی-نهایت رفتیم - چرا که در این موقعیت اگر هم تسلسلی باشد محال بودنش مشکوک و اختلافی است - بلکه به این دلیل که معلول بعد از آنکه تخصیص پیدا کرد، موجود نشد، در حالی که ما فرض کردیم معلول موجود است. بنابر این صحیح است که بگوییم شيء ممکن تا واجب نشود موجود نمی-شود.

پاسخ ملا محمد طاهر به دلیل دوم

وی در جواب این دلیل حکما برای محال بودن امکان تخلف معلول از علت تامه، می-گوید:

" و الجواب عن الثانی بآنه: إن أراد بقوله «يجوز أن يوجد و أن لا يوجد» الجواز العادی، فالملازمة ممنوعة؛ لأنّ عدم الوجوب لا يستلزم إلا الإمكان العادی و هو أعمّ من الوقوع. و إن أراد به الجواز و الإمكان، العقلی فالملازمة مسلمة؛ ولكن لا يلزم أن لا يكون متخصصاً بأحد الأمرين، لكن يلزم أن يكون محتاجاً من رأس إلى شيء ثالث، بل الحق على ما حَقَّقناه أنّ المعلول مع العلة و إن كان ممكناً غير واجب عقلاً ولكنه أولى، و واجب عادةً لامتناع ترجيح المرجوح عادةً، فهو حينئذ متخصص بالوجود فلا يلزم الاحتياج إلى شيء ثالث." (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بين الأمرين، ص 228)

جواب دلیل دوم این است که در این عبارت ابن سینا که می-گوید: "در صورتی که با وجود علت تامه، وجود معلول واجب نشود؛ وجود و عدم وجود معلول جایز می-شود"؛ اگر مراد از "جواز" جواز عادی باشد، ملازمه برقرار نیست، چون عدم وجوب مستلزم امکان عادی است و امکان عادی هم اعم از وقوع است. و اگر مراد از آن جواز عقلی باشد ملازمه برقرار است. [13] اما لازمه این امر آن نیست که معلول به وجود یا عدم، تخصیص نخورده باشد و معلول از ابتدا نیازمند شيء ثالثی باشد که آن را تخصیص بزند؛ در واقع حقیقت آن است که معلول با وجود علت تامه، اگر چه ممکن است و عقلاً واجب نمی-شود؛ اما در این صورت وجود معلول اولویت دارد و عادةً واجب است؛ چرا که ترجیح مرجوح عادةً محال است و اتفاق نمی-افتد، پس معلول از ابتدا عادةً به وجود تخصیص خورده و به شيء سومی هم نیاز ندارد.

مبنای این پاسخ ملا محمد طاهر، تفکیک میان امکان و امتناع عقلی و عادی است. از نظر او این گزاره که «با وجود علت تامه، وجود معلول واجب نمی-شود و تنها اولویت پیدا می-کند»، به این معناست که از نظر عقلی معلول ممکن است با وجود علت تامه موجود نشود، اما معمولاً معلول موجود می-شود و عدم معلول امتناع عادی دارد.

او هر دو دلیل حکما را در مورد بطلان امکان تخلف معلول از علت تامه با مضامینی که آورده شد رد می-کند، آنگاه یک پاسخ کلی نیز به اصل شبهه می-دهد و می-گوید:

" فاما الجواب عن أصل الشبهة: فبمنع بطلان التالی و هو إمكان تخلف المعلول عن علته التامة عقلاً؛ لأنّ الحق إمكانه عقلاً و إن امتنع عادةً." (قمی، بهجة الدارين فی الأمر بين الأمرين، ص 39)

بنابر این به عقیده او، تخلف معلول از علت تامه امکان عقلی دارد، اگرچه عادتاً ممتنع است و اتفاق نمی‌افتد.

#### نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب بیان شده می‌توان نتیجه گرفت که در اندیشه ملا محمد طاهر قمی، آنچه حکما در تفسیر چگونگی افعال انسان بیان می‌کنند، همان جبر است. چرا که حکما بر این باورند که شیء ممکن تا وقتی به حد ضرورت و وجوب نرسد، به وجود نمی‌آید و فعل انسان هم از جمله ممکنات است، لذا تا به حد وجوب نرسد از او صادر نمی‌شود؛ قمی این عقیده حکما را عین جبر می‌داند و به شدت با مبانی این دیدگاه مخالفت می‌کند؛ زیرا حکما به دو دلیل قائل به ایجاب هستند و قول اولویت را باطل می‌دانند: محال بودن ترجیح بلا مرجح و محال بودن تخلف معلول از علت تامه؛ اما ملا محمد طاهر، این دو را جایز می‌داند و معتقد است که اگرچه این دو امکان عادی ندارند و عادتاً اتفاق نمی‌افتند؛ ولی امکان عقلی دارند.

#### منابع

1. آخوندی، محمدحسین، در سایه سار حکمت شرح و توضیح بدایة الحکمة، قم، نشر هاجر، دوم، 1386 ش.
  2. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفا (الإلهیات)، قم، مکتبة آية الله المرعشي، 1404 ق
  3. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، بیروت، دار احیاء التراث، سوم، 1981 م.
  4. طباطبایی، سید محمد حسین، نهاية الحکمة، قم، موسسه النشر الإسلامی، دوازدهم.
  5. طباطبایی، سید محمد حسین، بدایة الحکمة، قم، موسسه النشر الإسلامی، اول.
  6. قمی، محمدطاهر، سفینه النجاة، تصحیح و تعلیق: درگاهی، حسین؛ طارمی، حسن، تهران، نیک معارف، اول، 1372 ش.
  7. قمی، محمد طاهر، بهجة الدارين فی الأمر بین الأمرین (نسخه خطی)، مشهد، کتابخانه مرتضوی، تاریخ کتابت: 1086 ق.
  8. قوشچی، علاء الدین علی بن محمد، شرح تجرید الاعتقاد، منشورات رضی.
  9. مصباح یزدی، محمد تقی، شرح نهاية الحکمة، تحقیق و تصحیح: عبودیت، عبد الرسول، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، اول، 1387 ش.
  10. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، بین الملل، هفتم، 1386 ش.
- \*استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران mohammad.mahdi.karbaschi@gmail.com
- \*\*استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران m.h.mollazadeh@gmail.com
- \*\*\*کارشناس ارشد علوم حدیث گرایش کلام و عقاید jafari\_6590@yahoo.com

1. برای آشنایی بیشتر با این عالم بزرگ به این منابع مراجعه شود: حسینی ارموی، جلال الدین، مقدمه شش رساله فارسی از رسائل مولی محمد طاهر قمی؛ امینی، عبدالحسین، الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج 11؛ گلی زواره، غلامرضا، ستارگان حرم، ج 14.

2. کتاب سفینه النجاة را در سال 1053 قمری ملا محمد طاهر قمی تصنیف کرده است. بنا بر آنچه در الذریعة آمده "هدف مصنف از نگارش این کتاب، ارائه عقاید اسلامی و ایجاد باورهای قلبی از طریق دستورات و برنامه‌های اخلاقی بوده است." این کتاب دوازده باب دارد که در باب ششم آن با عنوان "در ابطال جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین" به طور مفصل به این موضوع می‌پردازد.

3. رساله «بهجة الدارين فی الأمر بین الامرین» در ذی‌قعدة 1055 قمری یعنی پیش از تألیف و تبویب ابواب العدل بحار الانوار در قم به رشته تحریر در آمد. وی در رساله مذکور پس از بیان نظریات مختلف در باب جبری یا اختیاری بودن افعال انسان و نقد آنها، دو شبهه مهم ترجیح بلا مرجح و تخلف معلول از علت تامه را پاسخ می‌دهد و سپس با آوردن روایات متعدد به اثبات نظریه امر بین الامرین و بیان معنای این دیدگاه می‌پردازد. همچنین در ضمن بحث، مطالبی را به مناسبت، در زمینه‌ی قضا، قدر و بداء و همچنین نقد بعضی عقاید فلاسفه مانند اعتقاد به عقول عشره، قاعده الواحد، حدوث ذاتی، حدوث دهری و ... می‌پردازد.

1. یکی از استادان فلاسفه معاصر، ضمن نقد و بررسی این قاعده، صریحاً بیان می‌کند که فیلسوفان مسلمان قائل به جبر بوده و در برابر اصل شیعی امر بین الامرین قرار دارند. (رک: فیاضی، غلامرضا، "نقد و بررسی قاعده الشیء ما لم یجد لم یوجد"، فصلنامه آیین حکمت، شماره دوم، سال اول، زمستان 1388)

[8] برخی از مخالفین فلاسفه، نبود علت تامه را یکی از علل معدوم شدن فعل می‌دانند، و یکی دیگر از دلایل آن را وجود علت تامه و عدم اراده او می‌دانند.

[9] اولویت ذاتی آن است که اولویت از ذات ممکن نشأت گرفته باشد؛ نه آن که علت، آن را به او داده باشد. و اولویت غیر آن است که این رجحان از ناحیه غیر - که همان علت است - به شیء داده شود؛ یعنی ذات شیء نسبت به وجود و عدم یکسان است، ولی عاملی خارجی یکی از آن دو طرف را برای شیء راجح می‌گرداند. (آخوندی، همان)

[10] چرا که اولی ترجیح مرجوح است و دومی ترجیح بلا مرجح است. در واقع، وقوع مرجوح بسیار بعیدتر است از وقوع یکی از دو طرف مساوی بدون مرجح.

[11] منظور از ترجیح بلا مرجح، آن است که یک معلول بدون علت بر معلول دیگر ترجیح پیدا کند و در واقع علت فاعلی وجود نداشته باشد، که این محال است.

[12] منظور از سؤال لم، سؤال از علت است.

[13] چون در جواز عادی، معلول حتماً به دنبال علت تامه می‌آید؛ یعنی با وجود علت تامه، معلول عادة موجود می‌شود و عدم وجود معلول عادة ممتنع است، اما در جواز عقلی، معلول می‌تواند موجود باشد یا نباشد؛ یعنی با وجود علت تامه، وجود و عدم وجود معلول امکان عقلی دارد.